

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث درباره تصویری بود که تا حالا در کلمات علما از استصحاب بود و وجوهی که نقل شده بود ظاهرا تا دیروز هشت تایش را گفتیم، یکی از وجوهی که تقریبا این وجه خیلی بعد ها پیدا شد مبنی شد بر آن اصل معروفی که علت مبقیه همان علت محدثه است، علت دیگه نمی خواهد و چون اگر ما یقین به حدوث یک شیء پیدا کردیم دیگه علتی برای بقا نمی خواهد، همان علت حدوث علت بقا هم هست، به اصطلاح امروزی ها یک تفسیر فلسفی برای استصحاب است، خب طبعا این اصل در محل خودش هم ثابت نیست خلافتش ثابت است و اضافه بر او نشان می دهد که استصحاب اصل نیست حتی اماره هم نیست، یک امر تکوینی می شود، من این را سابقا گاهی عرض کردم گاهی اوقات این تصور پیدا می شود که اصول را به معنای امر واقعی می گوید، همین اصالة العدم که هست مثل استصحاب به یک معنایی، اصالة العدم را این جور می گیرند که اگر شک در یک شیء کردیم چون اصل در ممکن عدم است پس بگوییم آن نیست، نیست یعنی واقعا نیست، در لوح واقع نیست تا یقین و راهی برای ثبوتش پیدا بشود.

و عرض کردیم این اصالة العدم به این معنا ثابت نیست مثلا ما شک کردیم زید بچه دارد بگوییم اصل این است که بچه ندارد، اصل یعنی واقعا ندارد و همچنین چیزی نیست، در محل خودش در فلسفه ثابت شده و نه در عرف و نه در عقلا و نه در قوانین چنین اعتباری را اصولا ما نداریم، چنین بحثی را که اگر شک کردیم واقع را با او احراز بکنیم. بله به معنای اصالة العدم به معنای ادراکی یعنی من صورتی از بچه زید در ذهنم نیامده، طبق این صورت ادراکی صورت نفسانی آن صورت که در ذهن است حکم می کنم به عدم، به عدم ولد نه این که به عدم ولد واقعا. استصحاب هم از همین قبیل است، این تشریح فلسفی که خودش فی نفسه هم درست نیست، محلی برایش نیست، این نهم بود.

.....

دهم همان راهی است که الان بین اصحاب ما مشهور است و عرض شد که مخصوصا بعد از اخباری ها اصولیین ما این راه را پیش گرفتند و خیلی روی آن کار کردند، حدود سه قرن از قرن دوازدهم تا حالا انصافا اصولیین شیعه خیلی روی این کار کردند که این کار را هم به این سعه اهل سنت انجام ندادند، به این شکل. یک شکل دیگری انجام دادند. و آن روایاتی است که در مقام ذکر شده لذا استصحاب را به عنوان یک تعبد قبول کردند، اصل عملی تعبدی.

البته راجع به این که اگر یک جایی تعبد آمد طبیعتا دو تصویر کلی هست، یک تصویر کلی این است که خود استصحاب در ارتکاز عقلا، در ارتکاز عرف وجود دارد، ابقای حالت سابقه وجود دارد، شارع این را حجت کرده به معنای عام یعنی به معنای یک اصل قانونی قرار داده در موارد شک هم به او مراجعه می شود یعنی اگر در عرف اجمالا ثابت بود یا به قول آقایان فی الجمله ثابت بود با تعبد می شود بالجملة، در کلیه این موارد حتی تا جایی که شک در حکم باشد، شبهات حکمیه هم باشد در آن جا به طبق حالت سابقه حکم می کنیم، این معنای تعبد است.

یک معنای دیگر تعبد این است که نه اصلا شارع نظری به سیره عقلا و ارتکاز عقلا ندارد، خودش ابتدائا آمده این کار را انجام داده است مثل این که مثلا گفته شده خبر عدل را شارع قرار داده، کاری به ارتکاز عقلا نداشته مخصوصا که آقایان می گویند ارتکاز عقلا قبول خبر ثقه است نه قبول خبر عدل. کاری به ارتکاز عقلا نداشته، خودش ابتدائا جعل کرده حجیت را. ممکن است در باب استصحاب هم همین را بگوییم، آن چه که انسان از کلمات علما احساس می کند مختلف است، بعضی هایشان شاید معنای اول در می آید و بعضی هایشان معنای دوم از کلماتشان استظهار می شود، به هر حال هر دو احتمال هست.

راجع به این مسئله چون روایاتی که خواندیم متون مختلفی داشت، آن متن نسبتا معروفش لا تنقض الیقین بالشک بود و کاری هم که اصحاب ما روی این معنا کردند از زمان وحید بهبهانی، قبل از این هم مطرح شده اما به این معنا و با این دقت این کاری که اصحاب شده بیشتر روی متن لا تنقض الیقین بالشک است، بیشتر روی این متن است، لا تنقض الیقین بالشک.

راجع به این مطلب، البته ما زیاد صحبت کردیم اما اگر بخواهیم صحبت ها را جمع و جور بکنیم به صورت نکات مطرح می کنیم:

نکته اول این است که این عبارت لا تنقض الیقین بالشک یا الیقین لا ینقض بالشک، این عبارات متعارف در میان کلمات اصحاب ما آمده و منسوب است یکیش به امام صادق، لا تنقض الیقین، آن دو تا هم توسط امام صادق به امیرالمومنین سلام الله علیه، منسوب به امیرالمومنین است، الیقین لا ینقض و لا یدفع، این دو تا هم توسط امام صادق عن آبائه عن امیرالمومنین، حضورتان عرض کنم که در کلمات اهل سنت به عنوان الیقین لا یزول بالشک آمده است که به ذهن من واضح می آید آن ها از همین تعبیر گرفتند، الیقین لا ینقض، لا یدفع، مثل الیقین لا یزول بالشک، در کلمات آن ها الیقین لا یزول بالشک آمده. البته عرض کردم در اجمالی که من نگاه کردم خیلی نتوانستم مثلاً این را در قرن دوم، سوم حتی ریشه های این تعبیر را در میان اهل سنت پیدا کنیم اما یک نکته ای را دقت بکنید آن نکته این است که احساس انسان این است که اهل سنت با این کلام به منزله یک مثلاً جمله مقدس، یک مطلب قانونی، یک مطلب دینی، اسلامی و مربوط به اسلام و مربوط به شریعت استفاده کردند یا به عبارت دیگر با آن برخورد یک متن مقدس دارند، مثل این که روایتی باشد. عملاً هم من فعلاً روایتی به این عنوان ندیدم حالا بعضی جاها با این که روایت هست ممکن است تعبیر را عوض بکنند مثلاً این از تعبیر روایت هست لا ضرر و لا ضرار اما در عبارات اهل سنت الضرر یزال، به جای لا ضرر و لا ضرار، الضرر یزال.

دقت بشود در این جا هم احساس انسان این است که این یک متن مقدسی حساب شده و إلا می گفتند الیقین باقی، خب الیقین مثل الضرر یزال جمله مثبت بود این جا هم یک جمله مثبت بکار می بردند. نمی خواهد جمله منفی بکار ببرند، الضرر یضار یک جمله مثبت است، الیقین لا یزول این جمله منفی است در صورتی که مراد جدیشان هم همان مثبت است یعنی یقین باقی است، خب همان مراد جدی را بکار می بردند می گفتند الیقین باقی لذا به ذهن می آید این را یک متن مقدسی حساب کردند، این که این متن را نگاه داشتند الیقین لا یزول بالشک با این که آن حدیثی که در باب ضرر هست به هر حال در کتبشان وارد شده، حالا در صحاحشان وارد نشده بالاخره در مسند احمد هست، در مسند عبدالله ابن عباس سندش هم به اصطلاح خوب است و این به هر حال حدیث در آن ها در موطا مالک آمده عن رسول الله، سندش به نظر آن ها مشکل دارد.

پرسش: مبهم

آیت الله مددی: خب این جور جاها را ما می فهمیم دیگه، مثلاً می گوییم در متن بخاری این بوده بعد مثل همان حدیث لا ضرر و لا ضرار، من در بحث لا ضرر گفتم دیدم بعضی هایشان نوشتند که این الضرر یُزال با معنای لا ضرر یکی است، آن جا ما توضیح دادیم که دو تاست، یکی نیست، اشتباه کردند، این هم که برداشتند کردند الضرر یُزال نکته ای داشت و إلا فکر نمی کنم این قدر بیشعور بودند که لا ضرر را تفسیر بکنند به الضرر یُزال. حالا اشاره می خواهم بکنم.

آن وقت در این جا این سوال می آید که چرا یقین لا یزول را تصرف نکردند؟ می گفتند یقین باقی. احتمالاً باید یک متن مقدسی بوده این یقین لا یزول، شواهد این طور است دیگه، از این که در آن دستکاری نکردند، در آن تصرف نکردند. بعد عرض کردم تدریجاً معانی مختلفی است، ما تا حالا نه تا معنا برای استصحاب گفتیم، هشت تا معنا در الاشباه و النظائر سیوطی برای این دارد، الاشباه و النظائر عبارتی که دارد یقین لا یزول بالشک، آن وقت هشت تا معنا دارد من جملة اصالة الحقيقة. گفتند هم از مصادر این قاعده است چون معنای حقیقی یقینی است، معنای مجازی مشکوک است، اگر شک کردیم اراده حقیقت کرده یا مجاز حمل بر یقینی می کنیم که حقیقت است. اصالة الحقيقة، اصالة العموم، این ها را هم جز یقین لا یزول بالشک گرفته، توجه بکنید! یکیش هم استصحاب گرفته، یکی از معانی یقین لا یزول بالشک را استصحاب گرفته است.

الان در حوزه های ما از زمان وحید این هم به خاطر این که حوزه های ما آشنا به حوزه های آن ها نبودند، آن ها هم آشنا به ما نبودند.

پرسش: آن ها بحث استصحاب دارند؟

آیت الله مددی: بله کراراً. خیلی وقت است، استصحاب از قدیم بوده.

یکی از معانی یقین لا یزول بالشک را استصحاب قرار دادند، یکیش را قرار دادند، ببینید این معنایش چیست که بیایند هشت معنا برای این عبارت بکنند که یکیش استصحاب باشد؟ احتمالی که من به ذهنم می آید، نوشتند البته عرض کردم مثلاً در الاشباه و

النظائر قاعده را یقین لا یزول بالشک آورده، در مقام استدلال همان روایت معروف اهل سنت را آورده یکی مال حدث در اثنای نماز و یکی هم شک در رکعات. با این که در این دو تا یقین لا یزول بالشک نیامده، بینی علی یقینه در یکیش آمده، در روایت شک در رکعات، شک در رکعات در بخاری هم هست، هر دوی آن حدیث در بخاری هم هست، این را دقت بکنید! من همیشه عرض میکنم که عمده در مسائل آن ریشه یابی ای است که خود اهل سنت هم نتوانستند ریشه یابی بکنند یعنی آن چه که ما الان با اهل سنت می توانیم صحبت بکنیم خودشان هم به این لطائف نرسیدند.

این نحوه برخورد، خوب دقت بکنید هشت معنا از این عبارت در بیاورند، آن وقت هم مخصوصا دلیل این را آن دو تا روایت قرار می دهند که در هیچ کدام یقین لا یزول بالشک نیامده. لذا من احتمال می دهم، این ها عرض کردم نکاتی است که می خواهیم عرض بکنم، احتمال می دهم که این یک متن مقدسی بوده ولو مصدر نداشته یعنی مصدر داشته، تدریجا مصدر حذف شده اما آن متن مقدس مانده، شاهدش هم این است که از این متن مقدس هشت تا معنا در آوردند، در این متن هم تصرف نکردند، در لاضرر تصرف کردند، آن جا هم منفی بود، لا ضرر که منفی است، تصرف کردند اثباتش آوردند کردند الضرر یضار، و حالا بحث ضرر را این جا اشاره بکنم من عرض کردم اگر ما باشیم و ظاهر قضیه، لا ضرر فقط در مقام نفی است، اثبات نمی کند، لسان لسان نفی است اما اگر الضروری یزال باشد لسان، لسان اثبات است نه نفی. معنای الضرر یزال یعنی شما ضرر را بردار. یک دفعه می گوید ضرر نیست یک دفعه می گوید ضرر را بردار لذا این که این تصور کرده این دو تا به یک معناست این درست نیست، این دو تا به دو معناست، لا ضرر شانش فقط برداشتن حکم است مثلا اگر شما شیئی را خریدید و مغبون شدید لا ضرر می گوید اوفوا بالعقود برداشته می شود لا ضرر بنابراین که لا ضرر باشد حکمش این است اما متنی که می گوید الضرر یزال این فقط این نیست که بگوید ضرر برداشته می شود، می گوید این ضرر را ازاله بکن یعنی مثلا جعل خیار بکن. جعل خیار بکن، ببینید آن مرادش نفی لزوم بود این مرادش جعل خیار است، راهی را قرار بده که این ضرر از بین برود، خوب تامل کردید؟ و لذا در حقیقت الضرر یزال یک معنای دیگری است غیر از لا ضرر، این که در کلمات اصحاب ما آمده که لا ضرر شانش نفی است و اثبات نیست این مال متاخر اصحاب ماست، این را من مفصل

توضیح دادم از قرن دوم در فروع فقهی فراوانی که برایشان پیش آمد مخصوصا بابی مثل شفعه و باب خیارات که نصوص هم در آن کم بود این ها با همین لا ضرر درست کردند یعنی با لا ضرر اثبات کردند، این همین مطلبی است که الان علما می گویند لا ضرر اثبات نمی کند، این ها در حقیقت با لا ضرر اثبات کردند و من این توضیح را دادم، البته اصحاب ما در این جا چیز دیگه تعبیر کردند، گفتند ضرر غیر متدارک، تعبیرشان این است، این همانی است که الان من می گویم. غیر از این نکته ای که لا ضرر در مقام اثبات است ما شواهد دیگری را هم اقامه کردیم که اصولا یکی از انحاء ادبیات قانونی در اسلام است، چه در قرآن و چه در سنت یکی از ادبیات قانونی حکم اثباتی با تعبیر نفی می آید که مراد اثبات است، تعبیر نفی است اما مراد اثبات است، همین حدیث رفع را آن هایی که تمسک کردند و قبول کردند همین طور، با این که رفع یعنی برداشته شد یا مثلاً همان حدیثی که لا یُطْلُ دم امری مسلم، در روایات ما دارد لا یَبْطُل دم امری مسلم، یُطْلُ همین عربی تر است با آن لحنی که رسول الله داشتند نزدیک تر است، طَل به معنای از بین رفتن، هدر شدن است، طَل به معنای هدر، فمثلة طَل، طَل یعنی هدر شدن، دم مسلمان، خون مسلمان هدر نمی رود، ببینید لسان لسان نفی است. از همین حدیث امیرالمومنین استفاده کردند گفتند روز جمعه ای بود بعد که برگشتند شلوغ بود، بعد که جمعیت رفت دیدند یک نفر افتاده، مرده، فوت کرده، در فشار جمعیت فوت کرده. حضرت امیر فرمودند لا یَبْطُل یا یُطْلُ دم امری مسلم خون مسلمان باید پامال نشود، دیه اش را از بیت المال بدهید، ببینید دیه اش را این حکم است، حکم اثباتی است، دیه اش را از بیت المال بدهید، تمسک به یک حدیثی فرمودند که ظاهرش نفی است و اثبات حکم کردند و آن حکم این است که باید دیه اش از بیت المال داده بشود.

این را ما شواهد قرآنی را عرض کردیم، شواهد سنتش را عرض کردیم. آن وقت من فکر می کنم اهل سنت که از قرن دوم به این حدیث تمسک کردند، البته اهل سنت از قرن دوم تمسک کردند شیوع هم پیدا کرده، زیدی ها هم تمسک کردند لکن در قرن سوم افتادند به تنقیح که این حدیث اصل دارد یا نه که دیدند ندارد لذا بخاری این را نیاورد، مسلم نیاورد، بزرگان اهل سنت گیر کردند، قبول نکردند که لا ضرر ثابت باشد، حالا یک صد سالی در فقه جای خودش را باز کرده که البته احتمال هم دارد، محتمل هم هست

چون اولین کسی که رسماً در میان اهل سنت این مطلب به او نسبت داده شده تطبیقا همان دومی است که او این حرف را گفته است. در روایات معتبر ما به رسول الله نسبت داده شده است اما آن روایت با آن کیفیت در مصادر اهل سنت نیامده، اجمالاً آمده در بعضی مصادر درجه سه و چهار نه فقط درجه دو، درجه سه و چهار آمده اما نه با این ترتیبی که ما داریم و غالب آن ها هم گفتند عن ابی جعفر، امام باقر، همان که ما داریم و واضح است که از طریق خودشان آن قصه سمره ابن جندب را نقل نکردند.

پس بنابراین خوب دقت بکنید معلوم شد که این ها از مثل لا ضرر می خواستند بگویند این در مقام اثبات است، در مقام تشریع است، عبارت را دست زدند کردند الضرر یُزال، این الضرر یُزال اثبات است، این غیر از لا ضرر است اما در لا تنقض الیقین، الیقین لا یُنقض بالشک این عجیب است دست زدند با این که به حسب ظاهر این جا هم لسان، لسان اثبات است یعنی الیقین باقی، ظاهرش این طور است یعنی یقین هنوز باقی است، چون لسان لسان اثبات است خیلی عجیب است در آن دستکاری نکردند مثل لا ضرر، در لا ضرر دستکاری کردند اما در این یکی نکردند. بعد اضافه بر این که در این دستکاری نکردند برای او احتمالات یعنی آن هشت احتمال حالا استصحابش خارج، آن هفت تا احتمال با نه تا احتمالی که ما گفتیم ضمیمه بشود نزدیک شانزده تا احتمال می شود. آن هشت تا احتمال فقط در کتاب سیوطی آمده، قواعدی را از الیقین لا یزول بالشک، خب این نشان می دهد که به ذهن من این طور می آید این متن را مقدس گرفتند.

پرسش: قاعده را قبول کردند دیگه

آیت الله مددی: متن را مقدس گرفتند، دستکاری در متن نکردند. متن را مقدس گرفتند که توش دستکاری نکردند برای این که این جا هم مثل همان جاست دیگه، این هم مقام اثبات است دیگه لذا من فکر می کنم در پیش آن ها ولو الان بیان نکردند، ننوشتند، به ما نرسیده است این یک چیز مقدسی بوده، متنی بوده که قابل قبول بوده، الان ما در کتب اهل سنت حدیثی از رسول الله نداریم و تعجب آور هم هست که وقتی جلال سیوطی تمسک می کند به حدیثی تمسک می کند که آن در اثنای نماز اگر شک در حدث کرد ادامه بدهد، یکی هم شک در رکعات، در شک در رکعات دارد بینی علی یقینه، بینی دارد، آن هم مثبت دارد و لکن عجیب این است که در

آن یکی دیگه هم ندارد، آن تعبیر را هم ندارد، آن تعبیرش این است که گاهی اوقات انسان شک می کند شیطان می آید و سوسه می کند که تو مثلاً، فلا ینصرفن احدکم حتی یسمع صوتاً او یجد ریحا، فقط در این دو صورت یقینش و إلا از نمازش دست برندارد. این توش یقین و یزول و لا یزول توش ندارد.

آن وقت لذا خوب دقت بکنید از آن ور چون آمده، می گویم شاید شما الان بروید در مراکز اهل سنت این را مطرح بکنید خود آن ها هم تعجب بکنند که شما چقدر در کلامتان دقت کردید، خودشان این دقت ها را ندارند. ما چون می دانیم طبیعتاً این نباید یک چیزی ساخته قرن سوم و چهارم باشد، این باید ریشه داشته باشد و ریشه اش هم یک ریشه تقدسی دارد یعنی یک ریشه ای دارد که کلام دقیق است یعنی کلام به یک نحوی مرتبط به رسول الله است یا از خود رسول الله است یا فرض کنید از صحابه بزرگواری که به اندازه رسول الله برای او ارزش قائلند در نظر خودشان، این را دقت کردید؟ من فکر می کنم اگر در این مطلب تأمل بشود و البته این تفکر جاهای دیگه هم دارد یعنی گاهی یک متنی است، خود اهل سنت که الی ما شا الله در این جهت کتاب دارند، احادیثی که بر زبان مردم، آخرینش در همین قرن یازدهم است کشف الخفاء عما اشتهر علی السنة الناس مال عجلونی آن خیلی احادیثی را که مشهور است یکی یکی بررسی کرده که آیا اصل دارد ای ندارد؟

این یک مطلبی است که باید روی آن کار بشود، این اصل که ندارد، در این کلماتی که این ها گفتند از پیغمبر چیزی نقل نشده، چرا این متن را مقدس گرفتند؟ من فکر می کنم باید به قرن اول و دوم برگردیم، به نظرم این طور می آید، حالا خود این ها ریشه را خوابانند، ریشه ها را مخفی کردند اما فکر می کنم قاعدتاً باید به آن جا برگردد، اگر بناست به قرن اول و دوم برگردد به لحاظ آن که به ما رسیده حالا کار به حجیت و این ها نداریم، آنی که به ما رسیده به صیغه لا تنقض از امام صادق قرن دوم است و به صیغه لا یُنقض از امیرالمومنین قرن اول است یعنی در حقیقت در قرن دوم یا خود امام صادق این را فرمودند لا تنقض الیقین یا این را به زراره فرمودند، به محمد ابن مسلم و به ابوبصیر نقل کردند از جدشان که فرمودند که الیقین لا یُنقض بالشک، یا یُدفع بالشک. ما وقتی می

آئیم بررسی می کنیم خبر بحث می کنیم حدیث اربعمائه، این سند دارد، سند ندارد، مشکل سند دارد، کذا دارد. این بحث را فعلا نمی خواهیم وارد بشویم، اصلا این نکته بحث نیست.

بحثی را که می خواهیم انجام بدهیم این است که آیا احتمال دارد همین کلامی که عن امیرالمومنین پیش ما الان سند ندارد واقعا اصلا در قرن اول معروف بوده که کلام امیرالمومنین است؟ مشهور بوده؟ مخصوصا که هر سه راوی ای که این حدیث را نقل کردند هم محمد ابن مسلم هم زرارہ هم ابوبصیر هر سه اهل کوفه هستند و من عرض کردم در اصطلاح اهل سنت فقه کوفه متأثر به عبدالله ابن مسعود و امیرالمومنین است یعنی حتی سنی هایشان هم متأثر می دانند به امیرالمومنین یا عبدالله ابن مسعود، اصلا فقه کوفه طبیعتش این جور است چون هم عبدالله ابن مسعود زمان آن افرادی که بودند در کوفه بود و هم بعد ها خود امیرالمومنین به عنوان حاکم حدود سه سال در کوفه تشریف داشتند لذا به طور طبیعی. این جا هم کلام به امیرالمومنین منسوب است.

از آن ور هم ما می دانیم فقه کوفه متهم بود که فقه رای است، فقه قیاس است، اصلا اصطلاحی دارند مدرسه الرای، مدرسه الرای در اصطلاحشان کوفه است، مکتب رای را، مکتب قیاس را کوفه می دانند با این که می گویند خود ابوحنیفه که امام اهل الرای است شاگرد ربیعۃ ابن ابی عبدالرحمن است، ایشان اصلا مدنی است، کوفی نیست و ربیعۃ چون موثر بود در انتشار و پایه گذاری رای اصلا بعد ها معروف شد به ربیعۃ الرای، ربیعۃ قیاس. از پس که پایه گذار قیاس بود اسمش شد ربیعۃ الرای، اصلا ربیعۃ الرای به این جهت بهش می گویند، اسمش ربیعۃ ابن ابی عبدالرحمن است. این کار هم در مدینه این شخص انجام داد اوائل قرن دوم. در مدینه نگرفت، ابوحنیفه از او یاد گرفت برد تو کوفه، تو کوفه گرفت، تو مدینه نگرفت چون مدینه مشهور شد که شهر پیغمبر است، در و دیوار پیغمبر صحابه بودند، تابعین، اولاد تابعین، این جا دیگه جای سنن رسول الله است، این جا جای صحبت های رای و قیاس و این که به ذهن من رسید نیست و لذا هم عرض کردیم وقتی عمر ابن عبدالعزیز در سال ۱۰۰ هجری در فکر جمع آوری سنن پیغمبر افتاد عرض کردم این فاصله صد ساله تا مخصوصا موطأ مالک خیلی تاثیرگذار است، خیلی رویش کار بکنند، خیلی رویش فکر بکنند، به مدینه فرستاد، به کوفه فرستاد، به مدینه فرستاد گفت آن چه از سنن پیغمبر است جمع بکنید، آن وقت ما این توضیحات را دادیم که

.....

در آن زمان در این فاصله بین سال ده یا یازده هجری تا سال صد چه نوشتار هایی در مدینه به عنوان سنن النبی موجود بود که مخصوصا یکیش مال ابی بکر ابن عمرو ابن حزم است یا محمد ابن ابی بکر است، غرض ابن حزم از انصار است. یک دختر عمویی هم دارد، دختر عمو یعنی از همان عشیره انصار به نام عمروة بنت عبدالرحمن، البته آن آقای اولی پیغمبر برایش نوشته بودند، نامه ای نوشته بودند که می خواسته یمن برود. دومی پیش عائشه درس خوانده، عمروة پیش عائشه، او هم دارای کتاب است، صحابیه نیست، عمروه صحابیه نیست، عمروة جز تابعیات است، این از عائشه نوشته سنن پیغمبر لذا عمر ابن عبدالعزیز گفت این سنن جمع آوری بشود من جمله همین سنن عمروة، سنن النبی عمروة. حالا چون بحث ما در این جهت نیست در خلال بحث های متعدد اشاراتی داشتیم مجموعه آثاری که در مدینه بود و این زیربنای جمع آوری سنن بود. البته خب می دانید عمر ابن عبدالعزیز توسط بعضی از زن های بنی امیه خفه شد، بالشی روی سرش گذاشتند خفه شد این کار تمام نشد، تدوین و جمع آوری سنن پیغمبر و این کار اگر شده بود به یک نتیجه خیلی خوب بود. و این کتاب ابن حزم یعنی ابی بکر یا محمد ابن عمرو ابن حزم است یا ابی بکر ابن عمرو ابن حزم است، اسم هایش را گاهی آدم فراموش می کند، چند دفعه هم حفظ کردیم باز از یادمان می رود. این کتاب خیلی جا داشته در مدینه به عنوان سنن النبی، اصلا ما هم داریم، در روایت صحیحه هم داریم که امام صادق به من فرمود برو پیش خاندان آل ابن حزم، یک صحیفه ای دارند فلان دیه که مثلا ثلث باشد، فلان دیه مقدارش چه مقدار است. گفت من هم رفتم آن جا و آن کتاب را دیدم، دیدم که مثلا نوشته مقدارش عشر است یا ربع است، آدم پیش امام صادق عرض کردم در آن کتاب این جور نوشته، فرمودند صدق همین درست است، درست هم همین است یعنی تا این مقدار این کتاب شهرت دارد که حتی امام علیه السلام تایید می کند و این کتاب آثاری دارد که من نمی خواهم وارد این بحث بشوم چون در میان اهل سنت بعضی از مشاکلی که در فقه پیدا شده به این کتاب ابن حزم بر می گردد، خاندان ابن حزم. غرض این است که خوب دقت بکنید این ها در کوفه متهم بودند به رای به خلاف مدینه. آن وقت ما مثلا خود زراره، زراره قبلا جز عامه بوده شاگرد حکم است که این هم از بزرگان فقه های کوفه است، عادات این طور است که اهل کوفه را اهل رای می دانند، اهل قیاس و استنباط، ما یک روایت داریم که الان در کتب مشهور فعلی ما نیامده است. در کتاب به

نظرم ذکرای شهید آمده، از کتاب حریر است، خود این در متون قدیم ما نیامده، بعد ها آمده، می گوید مثلاً پیش امام صادق بودم مطلبی فرمودند بعد کوفه رفتم به حکم گفتم، حکم گفت خیلی خب حرف خوبی است، سال دیگر رفتم امام آن قصه خواب پیغمبر را بعد از خواب بلند شدم نافله نماز صبح خواندم بعد، این را آمدم به حکم گفتم گفت ناقض حدیثک الاول، این اگر باشد با آن که پارسال نقل کردی با هم نمی سازد. باز رفتم مدینه خدمت امام صادق گفتم این طور می گویند، این مطلبی که پارسال گفتید با آن مطلبی که پارسال فرمودید نمی سازد. بعد حضرت توجیه کردند، باز آمده کوفه به حکم گفته و حکم تایید کرده قبول کرده.

ببینید دقت بکنید از آن ور هم این روایت حدیث اربعمائه با بحث های طولانی که دارد حدیث اربعمائه به اسم امیرالمومنین تقریباً از اواخر قرن دوم یا اوائل قرن سوم در جامعه علمی پیدا می شود و این یک مجموعه کلماتی بوده که به امیرالمومنین نسبت دادند که حضرت فرمودند به اسم همین معروف شد فیما بعد به حدیث اربعمائه، این یکی هم محمد ابن مسلم و ابوبصیر که هر دو از اهل کوفه هستند از امام صادق عن آبائه عن علی نقل می کند لذا آدم وقتی همه را پهلوی هم می گذارد معلوماتش را پهلوی هم می گذارد احساس می کند که این مطلب، حالا آن کتاب آداب ثابت باشد یا نه، به احتمال بسیار قوی در کوفه باید قبل از امام صادق تقریباً گفته شده، البته عرض کردم این ها بعد این مصادر را از بین بردند. مجموعه امور مثلاً پیش ما در میان اصحاب امام صادق فقط زراعه سه تا حدیث دارد در هر سه هم لا تنقض الیقین بالشک است و کس دیگر از اصحاب ما غیر از آن حدیثی که ابوبصیر و محمد ابن مسلم از امیرالمومنین نقل کردند. من به ذهنم این طور می آید چون این متن مقدس شده پیش آن ها، به همین قرائنی که عرض کردم این باید دارای ریشه ای باشد، به ذهن من این طور می آید و با این شواهدی که اقامه کردیم مثلاً اصحاب دیگر ما از امام صادق نقل نکنند، کسی نقل بکند که با اصطلاحات اهل سنت، با جو کوفه آشناست، مانوس با این جو است، جو فقهای کوفه. این که نسبت داده شده به امیرالمومنین این فقط این نبوده که اوائل قرن سوم یا اواخر قرن دوم به امیرالمومنین، من احتمال می دهم این مطلب قبل از این به امیرالمومنین. حالا فرض کنید من باب مثال می خواهیم بگوییم به سند صحیح نیست اما احتمالی که ما الان می دهیم این مطلب باید در قرن اول در کوفه عن امیرالمومنین نقل شده باشد که به احتمال بسیار قوی هم همین طور باشد الیقین لا یُنقض

بالشک چون بعد ها این را برداشتند کردند یقین لا یزول بالشک، این ها به همدیگر خیلی می خورند با آن لا یدفع هم خیلی نمی خورد، با این لا ینقض بیشتر می خورد، یقین لا ینقض بالشک، البته عرض کردیم در معنای حدیث ما اگر باشیم و طبق قاعده، لا ینقض لطیف تر است تا لا یزول چون زوال به معنای معدوم شدن و از بین رفتن است، نقض به معنای سست شدن است نه از بین رفتن، کالذی نقضت غزلها، نقضت یعنی مثلاً یک طنابی را شما دارید محکم است این را باز می کنید رشته رشته می کنید این را نقض می گویند. بعید نیست اهل سنت تصرفی که در این کلام کردند به حسب الان مصدري که ما داریم، ما الان نمی توانیم بگوئیم این حدیث عن امیرالمومنین ثابت است، به حسب اینی که داریم.

کرارا و مرارا عرض کردیم امروزه در دنیای غرب یکی از راه های استدلال این است که فرض می گذاریم این مطلب درست است، در قدمای اسلامی ها این جور بحث نمی کردند، قبول می کردند، او می گفت ما این را قبول داریم، لذا وقتی می گفت قبول داریم در مقابل چی می گفتند؟ مثلاً در ابن حزم اگر نگاه بکنید مال هزار سال قبل تقریباً مثلاً می گوید و روی عن ابن عباس و لم یصحّ، و قد صح عن ابن عباس أنه، ببینید در قدیم آنی که در دنیای اسلام آمد با ارزیابی آمد، امروز در تفکر غرب می گویند فرض کنیم امیرالمومنین گفته باشد، حالا این فرض است. ما آمدیم یک چیز بین وسط قرار دادیم، نه آن صحّ قدیم که حجیت باشد، البته آن را در حجیت می رسیم، در تحلیلیمان می خواهیم به این جا برسیم که با شواهدی را که اقامه کردیم به نظر من خیلی واضح است ریشه های این تعبیر یقین لا یزول بالشک اهل سنت به قرن اول بر می گردد و به کوفه هم باید برگردد، در مدینه هم نبوده و تاثیری که کوفه به کلمات امیرالمومنین داشته.

اما از قرن سوم که این کتاب آداب امیرالمومنین راه می افتد، عرض کردیم مرحوم برقی در محاسن از این کتاب نقل می کند، کافی در کافی نقل می کند، فقیه نقل می کند، علمای مختلف ما از این کتاب نقل می کنند، خود این سند، سندی که خود این حدیث دارد که یحیی ابن قاسم عن جده حسن ابن راشد عن ابی بصیر، گاهی در بعضی روایات ابی بصیر تنهاست، بعضی ها محمد ابن مسلم و گاهی با هم، عن ابی عبدالله علیه السلام، این سند، سند حدیث کساء هم هست. اگر حدیث کساء را شنیدید آن سندی که برای حدیث

کساء نقل شده شبیه همین سند حدیث اربعمائة است، در یک نسخه خطی از عوالی مرحوم بحرانی در حاشیه اش این حدیث با سند نقل شده. من راجع به سندی که در آن جا ذکر شده فعلا صحبت نمی کنم. غرض آن سند منتهی به یحیی ابن قاسم عن جده حسن ابن راشد، به نظرم از این دو تا یکی است، یا ابی بصیر تنهاست یا محمد ابن مسلم. عن ابی عبدالله علیه السلام قال علّم امیرالمومنین، بعد آن حدیث کساء به جابر می رساند، عن ابیه عن جابر در آن سند. این حدیث اربعمائة عن امیرالمومنین، حواس ما جمع است، حدیث اربعمائة عن علی است، این قسمت مهم سندش با آن یکی است، کسی که این را نقل کرده با آن یکی است، به هر حال این هم یک اشاره اجمالی به حدیث کساء بشود.

به ذهن من این طور می آید، بعد این کتاب، ببینید شما از قرن سوم بگیریید از سال های دویست، محاسن برقی که قرن سوم است، مرحوم کلینی نقل دارد، قطعایش را مرحوم صدوق دارد، همه اش را مرحوم صدوق در خصال آورده، بعد از این دو بزرگوار مرحوم سید رضی در نهج البلاغه دارد، قطعاتی از آن را دارد، کتابی هست قانون مال قاضی قضائی از اهل سنت است، آن قطعاتی از این دارد، تحف العقول کامل دارد. بعد از او سنی و شیعه نقل کردند، ابن ابی الحدید در آخر جلد بیستم یک مستدرکی دارد مثلاً کلمات قصار، آن جا دارد، در غرر الحکم آمدی دارد یعنی این کتاب از وقتی نوشته شد هم بین شیعه و هم بین سنی منتشر شد، البته چون دیگه آخر وقت است یک کلمه بگویم، مرحوم صدوق در خصال کامل آورده، البته کامل هم نیست و تحف العقول کامل آورده. در خود فقیه تکه تکه ازش آورده، گزینشی کرده است. کلینی هم تکه تکه کرده است. روشن شد؟ این یک تکه ای که مربوط به استصحاب است نه کلینی در کافی آورده و نه صدوق در فقیه آورده. در گزینشی هایشان نیاوردند، حدیث لا تنقض الیقین بالشک زراره را هم که صدوق که کلاً نیاورده، دو تایش را هم مرحوم کلینی نیاورده.

لذا این احتمال پیدا می شود که به خلاف این مطلب که منسوب به امیرالمومنین است سنی ها این جور استقبال کردند که بعد قاعده ای شد که بعد هشت تا قاعده از توش در آوردند در مصادر اولیه ما که تنقیح کردند نه نقل کردند، آن جاهایی که تنقیح کردند آن ها

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج اصول فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

موضوع: تنبیہات استصحاب، انتہای تنبیہ چهاردهم (بر اساس تبویب مرحوم نائینی)

سه شنبه: ۱۳۹۷/۸/۲۹

جلسه: ۴۰

صفحه ۱۴

.....
هم نیاوردند، نه با متن زرارہ آوردند، إلا یکیش حدیث سوم را مرحوم کلینی آورده و صدوق آن را هم نیاورده نه با متن حدیث

اربعمائه

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین